

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

فصل: فی مقدمه الواجب

قبل از ورود در اصل مطلب باید اموری برای تنقیح مطلب بیان شود:

أمر أول: در بیان نوع بحث مقدمه واجب

آیا بحث از مقدمه واجب يك بحث اصولی است یا يك بحث فقهی است یا يك بحث کلامی است و یا این که از مبادی احکام است و یا از مبادی تصدیقه است؟ در این که این بحث در کدام يك از این 5 قسم داخل است بین اصولی ها محلّ خلاف است.

بعضی ها عنوان بحث را طوری مطرح کرده اند که بحث جنبه فقهی پیدا کرده و عنوان يك مسئله فقهی را به خود گرفته است و این طور عنوان کرده اند که آیا مقدمه واجب، واجب است یا نه؟ اگر نزاع چنین مطرح شود که موضوع قضیه، «مقدمه واجب» و محمول قضیه، «واجبة» باشد نزاع و مسئله فقهی می شود؛ زیرا مسئله فقهی آن است که از عوارض افعال مکلفین بحث می کند، آن وقت گفته اند:

خود مقدمه، فعلی از افعال مکلف است، مثل ذی المقدمه که فعلی است از افعال مکلف. آن وقت بحث از عوارض این فعل مکلف - مقدمه واجب - می شود که آیا این فعل واجب است یا نه؟ روی این بیان، نزاع يك نزاع فقهی می شود و بعضی از اصولی ها مثل قزوینی در حاشیه قوانین، نزاع را به همین نحو فقهی مطرح کرده است.

آخوند می فرماید: به نظر ما این نزاع يك نزاع اصولی است و نزاع در این نیست که آیا مقدمه واجب يك حکم فرعی به نام وجوب دارد یا ندارد، بلکه نزاع بر سر ملازمه است که آیا از نظر عقلی بین وجوب يك شیء و وجوب مقدمه آن شیء ملازمه ای در کار است یا خیر؟

ملاك اصولی بودن يك مسئله این است که در کبرای قیاس استنباط قرار بگیرد، یعنی بگوییم: هذا مقدمه للحجّ وكلّ ما هو واجب فمقدمته أيضا واجبة، یعنی این ملازمه را کبری قرار دهیم. بنابراین ملاك اصولی بودن يك مسئله در این جا موجود است و بحث از ملازمه در کبرای قیاس استنباط حکم شرعی قرار می گیرد و لذا بحث، يك بحث اصولی است.

به این ترتیب مناسبتی ندارد که بیایم این را به عنوان يك بحث فقهی در علم اصول مطرح کنیم و وجهی نیست که بگوییم بحث

مقدمه واجب، بحث فقهی است و استطراداً در علم اصول مطرح شده است؛ بلکه يك بحثی بعد از آن که امکان دارد بحث اصولی باشد و در علم اصول مطرح شود وجهی ندارد که بگوییم آن بحث فقهی است.

کلمات اصولی‌ها پیرامون همین دو فرض فقهی بودن و اصولی بودن این بحث است.

سه نظریه دیگر این‌جا هست:

1- بحث از مقدمه واجب يك بحث کلامی است. گرچه در تعریف علم کلام نزاع است ولی مشهور این است که علم کلام آن است که از احوال مبدأ و معاد بحث می‌کند. آن وقت نزاع این است که اگر خدا ذی‌المقدمه‌ای را واجب کرد آیا بر خدا است که مقدمه را هم واجب کند؟ بنابراین بحث از وجوب مقدمه، بحثی راجع به مبدأ است و لذا بحث کلامی است.

2- بحث از مقدمه واجب از مبادی احکام است. مبادی احکامیه، یعنی: آن مباحثی که از عوارض، حالات و انواع احکام بحث می‌کند، مثل بحث از این‌که حکم دو جور داریم: تکلیفی و وضعی.

این‌جا هم بحث این است که آیا وجوب ذی‌المقدمه که يك حکمی از احکام است، مستلزم وجوب مقدمه هست یا نه؟ استلزام یکی از حالات احکام است و لذا این بحث از مبادی احکامیه می‌شود.

3- این بحث از مبادی تصدیقی است، یعنی: بحث از وجود موضوع است. موضوع علم اصول، ادله اربعه است که یکی از آنها عقل است و ما بحث می‌کنیم که از نظر عقل آیا ملازمه وجود دارد یا نه؟ یعنی: از وجود حکم عقلی بحث می‌کنیم. مبادی تصدیقی يك صورت آن برمی‌گردد به مباحثی که راجع به موضوع می‌شود.

خلاصه این‌که در میان این 5 نظر، دو نظر آن معروف است و در میان این دو نظر آن که می‌گوید این نزاع، اصولی است مشهور بین محققین است.

حالا که نزاع اصولی شد، این نزاع در چه قسمتی از علم اصول است؟ آیا از مباحث لفظیه علم اصول است یا از مباحث عقلیه است؟

از کلام صاحب معالم استفاده می‌شود که ایشان این بحث را از مباحث لفظیه علم اصول قرار داده است به دو جهت:

يك جهت این‌که ایشان بحث مقدمه واجب را در بحث اوامر که از مباحث الفاظ علم اصول است قرار داده است.

و جهت دوم این‌که صاحب معالم در مقام استدلال بر وجوب مقدمه واجب و نفی وجوب می‌گوید: هیچ دلالتی از انحاء دلالت‌های ثلاث - مطابقی، تضمینی و التزامی - وجود ندارد، یعنی: وجوب ذی‌المقدمه به یکی از این انواع دلالات ثلاث، دلالت بر وجوب مقدمه ندارد و این دلالات هم لفظی هستند؛ پس چون‌که صاحب معالم از راه دلالت لفظی بر نفی وجوب مقدمه وارد شده است می‌فهمیم که این بحث از مباحث لفظیه است.

آخوند: به نظر ما این بحث، عقلی است؛ زیرا بعد از این‌که گفتیم نزاع در ملازمه است، حاکم به ثبوت یا نفی این ملازمه، عقل است. پس چون‌که حاکم به نفی یا ثبوت این ملازمه، عقل است و لذا این نزاع عقلی است.

- ما در مرحله ثبوت، نزاع داریم و وقتی نزاع در مرحله ثبوت است مجالی برای طرح نزاع در مرحله اثبات نیست.

توضیح: ما اگر از راه دلالات ثلاث وارد شویم، این مطرح کردن نزاع در مرحله اثبات است، یعنی: اگر بگوییم: نفس وجوب ذی‌المقدمه (اقیموا الصلاة) به یکی از دلالات ثلاث دلالت بر وجوب مقدمه دارد، این نزاع در مرحله اثبات می‌شود؛ در حالی که نزاع ما در مرحله ثبوت است که آیا بین وجوب مقدمه و ذی‌المقدمه ثبوتاً و فی‌الواقع ملازمه‌ای در کار هست یا نه؟ پس مجالی برای طرح نزاع در مرحله اثبات وجود ندارد در حالی که بحث ما در مرحله ثبوت است، و لذا بحث، بحث اصولی عقلی می‌شود.

أمر دوم: تقسیمات مقدمه

مقدمه داخلی و خارجی

در این امر دوم، آخوند تقسیماتی را که راجع به مقدمه است بیان می‌کنند:

1- مقدمه داخلی: مقدمه‌ای است که در ماهیت مأموریه دخالت دارد و متعلق همان طلبی است که امر به آن واقع شده است، یعنی: همان امری که به مأموریه تعلق دارد شامل این مقدمه هم می‌شود، مثل اجزاء مرکب. اگر مأموریه مرکب باشد، اجزاء این مأمور به، عنوان مقدمه داخلی را دارد؛ و اگر مأموریه مرکب نبود، اصلاً مقدمه داخلی مطرح نیست.

2- مقدمه خارجی: آن است که در ماهیت مأموریه دخالت ندارد، مثل وضوء.

بعد از تعریف این دو مقدمه، بحث در دو جهت واقع شده است:

آیا اینها هر دو واقعا مقدمه هستند و اطلاق عنوان مقدمه بر این دو صحیح است یا نه؟ و آیا هر کدام از این دو قسم داخل در محلّ نزاع - وجود مقدمه واجب - هستند؟

- این دو جهت در مقدمه خارجی بلااشکال است؛ زیرا مقدمه خارجی هم عنوان مقدمه بر او بلااشکال صدق می‌کند و هم مسلماً داخل در محلّ نزاع است.

- ولی این دو جهت در مقدمه داخلی محلّ اشکال است که آیا مقدمه داخلی عنوان مقدمه را دارد یا نه؟ و این بحث اول است.

بعضی‌ها اشکال کرده‌اند و گفته‌اند مقدمه آن است که تغایر با ذی‌المقدمه دارد و ذی‌المقدمه متوقف بر اوست؛ ولی در این جا اجزاء داخل در ذی‌المقدمه بوده و تغایری با آن ندارند و لذا نمی‌توان به مقدمه داخلی، اطلاق مقدمه کرد و چنین اطلاقی غلط است.

آخوند در مقام جواب می‌گوید: بله، بین ذی‌المقدمه و مقدمه تغایر لازم داریم ولی لازم نیست این تغایر حقیقی باشد، یعنی این که دو وجود منحاّز و مستقل از یکدیگر باشند؛ بلکه تغایر اعتباری هم کافی است.

بیان تغایر اعتباری این است که مقدمه داخلی که همان اجزاء است، اگر این اجزاء به عنوان لا بشرط اخذ شوند عنوان مقدمه را دارند مثلاً رکوع با قطع نظر از اجزاء دیگر، عنوان مقدمه را دارد؛ ولی اگر بشرط شیء و بشرط الاجتماع با سایر اجزاء اخذ شود، کلّ و مأموریه می‌شود.

به عبارت دیگر: تغاییر بین اجزاء و کلّ به این است که أجزاء اگر لا بشرط اخذ شوند عنوان مقدّمه را دارند؛ و اگر بشرط شیء اخذ شوند، کلّ و مأموربه می‌شوند.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين